

آیا ممکن است که انسان های هوشمند امروزی، همانطور که بیشتر و بیشتر به تغییر، به عنوان بخشی از زندگی

خودشان عادت می کنند، بتوانند به رویکرد بدیع و انقلابی شما نسبت به زندگی نیز بیشتر باز باشند؟

به یقین. آنان هر چه بیشتر از گذشته ی ثابت بیشتر ریشه کن شوند و به تغییرات در تمام جنبه های زندگی شان عادت کنند، دیدن آنچه من می گویم و درک چیزی که من می گویم برایشان آسان تر خواهد بود. در جوامع ثابت گذشته، مردم مطلقاً بسته بودند. چیزها چنان ثابت بودند که مذهب تو را در وقت تولد به تو می بخشیدند. ابدأ مسئله ی تغییر دادن آن در میان نبود.

مذهب تو جزئی جدانشدنی از تو و در درون رگ و ریشه و استخوان تو بود. مذاهب هندو و یهود دو مذهبی هستند که از همه قدیمی تر هستند. این ها مذاهبی هستند که در آن ها گرویدن از مذهبی دیگر مجاز نیست و هیچکس را از مذهبی دیگر به آیین خودشان نمی پذیرند. این ها قدیمی ترین مذاهب هستند __ تمام مذاهب دیگر از این دو نشأت گرفته اند. آن ها به تغییر مذهب اعتقادی ندارند، زیرا این به معنی امکان تغییر است.

در دنیایی ثابت، جایی که همه چیز تثبیت شده است، یک یهودی، یک یهودی است، او یهودی به دنیا آمده، همچون یک یهودی زندگی می کند و همچون یک یهودی می میرد. هیچ امکانی وجود ندارد که تغییری بکند.

اینک امور قابلیت انعطاف بیشتری دارند. این امکان هست که بتوانی عقیده ای متفاوت با والدینت داشته باشی، این امکان هست که آرمان های تو با آرمانهای آموزگاران متفاوت باشد. در واقع، اگر هوشمند باشی، متفاوت هم خواهی بود. زیرا آرمان های آنان منسوخ شده است. باید دیدگاه های تازه تری بیابی، رویکردهایی به جهان هستی که با نیازهای امروز همخوانی داشته باشد. بنابراین، مطلقاً قطعی است که همچنانکه امور در تغییر هستند و مردم در حرکت هستند __ شغل هایشان را عوض می کنند، همسرانشان را عوض می کنند و کشورهایشان را عوض می کنند __ نسبت به من بازتر خواهند بود. و می توانید این را ببینید.

در شرق، برایم دشوار است کسی را پیدا کنم که نسبت به من باز و پذیرا باشد. در هندوستان مشکل است.

در غرب آسان تر است. این تصادفی نیست که بیشتر سالکان من غربی هستند. دلیلش روشن است. ذهن غربی اینک به تغییر عادت کرده است. ذهن شرقی هنوز به تغییر خو نگرفته است. هنوز در دنیای ثابت زندگی می کند. براساس دین هندو، ستارگان حرکت نمی کنند. حتی امروزه نیز به گفتن این ادامه می دهند. همه می دانند که ستارگان با شتابی عظیم در حرکت هستند. ولی براساس متون هندو آن ها فقط تزییناتی بر سقف زمین هستند و حرکت نمی کنند. هیچ چیز حرکت نمی کند!

در واقع، هندوستان پس از واقعه ی هیروشیما و ناکازاکی بسیار یکه خورد __ نه به سبب خود هیروشیما و ناکازاکی، بلکه پس از انفجار اتمی، آب و هوا تغییر کرد. قبلاً، در هند تاریخ ها ثابت بودند.

هرسال، فصل باران در یک روز خاص شروع می شد، تابستان در یک روز مشخص آغاز می شد و زمستان نیز در تاریخی مشخص شروع می شد، برای میلیون ها سال این چیزها ثابت بودند. مسئله ی تغییر در میان نبود. ولی آن انفجار اتمی تمامی جو زمین را تکان داد. اینک هیچ چیز قطعی نیست. حتی همین واقعه نیز به ذهنیت هندی ضربه ای بزرگ وارد کرد __ که تغییر ممکن است و انسان نباید توقع داشته باشد که امور همواره یکسان بمانند.

ولی تاجایی که به نظام باورهای هندیان مربوط است، آنان بسیار از پذیرا بودن دور هستند. در این خصوص آنان بسیار بسته هستند. هیچکس در این مورد سخن نمی گوید.

هیچکس در این موارد حرف نمی زند. هرکسی خدای خودش را دارد، هرکسی کتاب مقدس خودش را دارد، هرکسی آیین های مذهبی خودش را از زمان تولد با خودش دارد __ دعا و کشیش خودش را. همه چیز جا افتاده است. نیازی به جست و جو وجود ندارد. هیچکس در جست و جوی مرشد بر نمی آید. جست و جو برای مرشد فقط وقتی آغاز می شود که تو نسبت به نظام باورهای خود تردید پیدا کنی.

براساس همین دلیل آوری بود که پاپ به گالیله گفت، "تو باید آن قسمت از کتاب خودت را که در آن نوشته ای زمین به دور خورشید می گردد عوض کنی. این باید عوض شود زیرا براساس انجیل، این خورشید است که به دور زمین

می چرخد."

و کالیله گفت، "فقط یک جمله ی کوچک چه تفاوتی برای شما دارد؟"

و پاپ گفت، "مسئله ی این جمله ی کوچک نیست. اگر ثابت شود که یک جمله از انجیل اشتباه است، آنوقت چه تضمینی برای درستی باقی جملات آن وجود دارد؟ اگر یک جمله از انجیل غلط از کار در آید، آنوقت در مومنین تردید برمی خیزد __ که اگر یک جمله خطاست، چه تضمینی برای درست بودن باقی آن وجود دارد؟ و اگر خدا بتواند یک جمله را اشتباه بنویسد، آنوقت دیگر او خطاناپذیر نخواهد بود. پس تو باید آن جمله را تغییر بدهی. مسئله ی واقعیت داشتن و یا علم در میان نیست. مسئله اعتبار و آبروی تمام مذهب مسیحیت در میان است." __ بر سر موردی کوچک که ربطی به مسیحیت ندارد و ربطی به خدا ندارد!

ولی به نوعی بحث پاپ درست بود. اگر یک آجر از پرستشگاه تو برداشته شود، آنوقت خطر این هست که آجرهای دیگر نیز شروع به فروریختن کنند. و زمانی که تردید برخیزد، پایانی برایش نیست و تردید همیشه وجود خواهد داشت.

غرب بسیار خوش اقبال تر است، زیرا اینک پر از تردید است و ناباوری. شرق این اقبال را ندارد، زیرا هنوز در دنیای قدیم و ثابت آویزان است، جایی که هیچ چیز تغییر نمی کند و همه چیز ثابت است و شناخته شده __ هیچ چیز نمانده که اکتشاف شود، بنابراین ابداً مسئله ی گشتن و جستن و علم در میان نیست. همه چیز در کتاب های مقدس نوشته شده، و چنان که هست، حتی سوال کردن در موردش نیز یک گناه محسوب می شود.

اینک برای من زمان کاملاً مناسبی است. و ترس دولت های غربی این را آشکارا نشان می دهد. چرا آنان اینهمه از من می ترسند؟ من ارتشی ندارم، من سلاح های اتمی ندارم.

من چه می توانم بکنم؟ ولی آنان می دانند که من بسیار آسان می توانم نظام عقیدتی آنان را نابود کنم، مردم آماده هستند، فقط به کسی نیاز است تا آنان را آگاه کند که آن زمینی که آنان عادت داشتند روی آن بایستند، دیگر وجود ندارد و آنان باید زمینی تازه پیدا کنند تا بر روی آن بایستند.

این توطئه ی جهانی بر علیه من به نظر عجیب می آید، زیرا هرگز قبل از این تمام کشورها بر علیه یک نفر توافق نداشته اند که او موجودی خطرناک است.

همین چند روز پیش یک دادگاه در آلمان رای خودش را صادر کرد که دولت آلمان اشتباه کرده که مرا خطرناک اعلام کرده است. در دادگاه آلمان دعوایی بین سالکان و دولت آلمان جریان داشت و دولت آلمان سعی داشت اثبات کند که من مردی خطرناک هستم. دولت سعی داشت اثبات کند که من می توانم ثابت کنم که مردی خطرناک هستم. و قاضی آلمانی به نظر مردی منصف و هوشمند می آید.

او گفت، "این را در مورد هر کسی می توان گفت __ می تواند ثابت کند __ ولی شما هیچ سندی در دست ندارید که این مرد خطرناک بوده است. بر چه اساسی آینده را پیش بینی می کنید؟ فقط بر اساس فرضیات؟" بنابراین او دولت آلمان را منع کرده که از چنین واژه هایی بر علیه من یا سالکان من استفاده نکند __ که آنان خطرناک هستند و یک فرقه ی مذهبی هستند. همین تلاش دولت ها برای اینکه ثابت کنند من مردی خطرناک هستم زیرا که می توانم خطرناک باشم.... ولی من چگونه می توانم خطرناک باشم؟ آیا من می توانم در کشورهای آنان سلاح اتمی تولید کنم؟ آنان حتی نمی توانند چیزی بگویند. آنان می دانند که آن ترس برای چیست، ولی گفتن آن، سبب افشاشدن خودشان می شود، به آنان کمکی نخواهد کرد. آن ترس این است که من جوانان آنان را تحت تاثیر قرار دهم. و آنان هیچ راهی ندارند که مانع من شوند. فلسفه های آنان مرده است و الهیات آنان نیز بی جان است و کلیساییشان گورستان است و کشیشان و پاپ های آنان فقط اجساد از گذشته هستند. آنان برای زمان حال، برای عصر جدید و برای انسان جدید هیچ مطلبی ندارند.

ترجمه شده توسط محسن خاتمی

کتاب انتقال چراغ - جلد سوم

فصل یازدهم ۳۱ می ۱۹۸۶، عصر

جای پای در آسمان